

نگارش آقای کاظم زاده ایرانشهر

اهمیت فن روانشناسی برای تعلیم و تربیت

بحدود جان ره نمیتوان یافت
 زیرا کشوری بی پایان است .

چون خود انسان موضوع فن تربیت میباشد بنا بر این شناختن ماهیت او برای مربی و معلم از همه چیز لازمتر و مهمتر است . ولی تعیین و تعریف ماهیت انسان موضوعی است که در چند صفحه و یا فصل بکنه آن نمیتوان رسید، چه انسان در واقع برترین باشندگان (موجودات) این جهان است زیرا که هر چه در عالم کبیر از قوه و قانون و عناصر و جواهر پیداست نمونه آن درین وجود کوچک ناتوان که انسان نامیده میشود نیز موجود است (۱) و یا هنوز در حال پوشیدگی و پنهانی بوده در ظرف پیمایش مرحله های تکامل رونما و جلوه گر خواهد شد .

بدرستی چنانکه در حدیث آمده است انسان سرخداست و خدا نیز برای او سری است (۲) آری انسان بزرگترین نسخه اسرارخدائی و بهترین آئینه جمال کبریائی در روی زمین است .

هزاران کاروان از گروه اندیشه وران دانا و دانشوران بینا در زمینه ماهیت و بودش (وجود) انسان توسن اندیشه و خرد خود را بورزش در آورده و قدمی چند درین سرزمین حیرت تکاپو نموده و در رفته اند و بانجام این وادی اسرار نرسیده اند و بگفته خیام فسانه گفته و باز در خواب شده اند .

با وجود این هیچ کوشش و رنجی درین جهان بی اثر نمی ماند و هیچ اندیشه

(۱) اشاره بشعر منسوب به علی ع اترعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر
 (۲) العبد سری و انا سره .

و جنبشی نبود نمیگردد، هر راه روی درین راه نشانه پای خود را باقی و خشتی بالای خشتی در ساختمان کاشانه محتمل معارف بشر میگذارد و میگذرد.

گرچه هزاران کتاب درباره ماهیت انسان نوشته شده است و هزاران انجمنها و محفلها برای تعریف مقام و توصیف ذات و حالات او بر پا و برقرار گشته است باز همه سخنوران و شناوران این دریای بیکران هنوز در صفحه اول و صف مقدم این سرالاسرار غوطه ور و حیران مانده اند.

آنچه دانایان و اندیشه وران درباره انسان میدانند بیشتر راجع بماهیت جسمانی اوست ولی چنانکه میدانیم انسان حقیقی این جسم خالی و عنصری نیست بلکه آن نفس ناطقه یا روح است که دارنده همه صفات و نشانههای ذات خدائی است.

برای کسانی که یاد گرفتن و یاد دادن فن گرامی آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت) را دیده گاه همت خود قرار داده اند شناختن هر دو جوهر انسان یعنی تن و جان (جسم و نفس) لازمست زیرا که این هر دو در یکجا انسانرا که درین جهان زندگی میکند و راه تکامل می پیماید ترکیب میدهند. ولی اهمیت شناختن نفس یا روح بمراتب بیشتر و بهمان اندازه هم مفیدتر و سختتر است، زیرا که در انسان قوه فاعل و عامل مؤثر و بلکه یگانه جوهر فعال همانا نفس یا روح است و جسم جز اسباب و دست افزار و خادم و توسن او چیز دیگر نیست.

بدین جهت میتوان گفت که شناختن نفس یا روح یعنی تحصیل فن روانشناسی یا روحیات و تطبیق قواعد و دستورهای آن در فن تربیت صدی نود اشتغالات و تدقیقات مرّبی و معلم را باید تشکیل دهد زیرا کامیابی ایشان در ایفای وظایف خود بسته بداشتن این شناخت نفس است.

علمای مغرب درباره ترکیب و کار کردن اجزای بدن اطلاعات و معلومات بسیار فراوان و سود بخش حاصل کرده و بدسترس همه گذاشته اند و مخصوصاً در سایه دارا شدن آلات و اسباب مهم و بجا آوردن تجربه ها و امتحانهای بی شمار بکشف نمودن بسیاری از قانونها و نکته ها و حالات و وظائف گوناگون اجزای بدن و روابط آنها با یکدیگر کامیاب شده اند.

لیکن در قلمرو نفس و روح یعنی در روانشناسی هنوز قدمهای تنگ بر نداشته و بلکه تازه شروع بکنجکاویها در این سرزمین تاریک و دست نخورده نموده اند. بهمین سبب هم اطلاعات ایشان درین باب هنوز بسیار ناقص و مایه بسی اختلافهای رأی و نظر میباشد.

با وجود این پرداختن این دانشمندان بمسائل روحی و نفسی که فن روانشناسی بنیان آنرا تشکیل میدهد شایسته ستایش است و یقیناً میوه های شیرینی بار خواهد آورد. علما و حکمای مشرق زمین نیز درین زمینه کوششهای زیاد بجا آورده و به بسیاری از حقیقت های روحی آشنا و آگاه شده اند بطوریکه گاهی دانسته ها و گفته های ایشان مایه حیرت میشود ولی بجهت نداشتن اسباب و وسائل لازم و کافی برای آزمایش نتوانسته اند آن حقایق مجرد را در عالم حسی اثبات کنند و بفعلیت در آورند و روابط آنها را با عناصر بدن بخوبی تعیین نمایند و آشکار سازند. بدین جهت اختلاف رأی و نظر در میان علماء گذشته شرق و دانشمندان کنونی غرب در این باب موجود است ولی در نظر من این اختلاف چندان مهم نیست و بزودی در نتیجه ترقی علوم و فنون و انتشار سریع آنها رفع خواهد شد.

من در کتاب روانشناسی خود خواهم کوشید که میان عقاید و آراء این دو طبقه از دانشمندان تا آندرجه که توفیق خداوندی باری دهد ائتلاف و موافقتی تولید و نیز ثابت نمایم که انسان حقیقی بدرستی مظهر ذات و صفات خدائی و دارای قدرتهای بی پایان ربّانی است.



در کتابهای آموزش و پرورش غالباً پرورشگاه را بباغبان و بچه راهم بیاغ تشبیه کرده اند.

این تشبیه از چند جهت مناسبت و پیوند با وظیفه مربّی دارد. چنانکه باغبان صفات و خواص گیاهها و گلها و درختهای باغ خود را باید بداند و حتی ترکیب ماهیت آنها و شرایط مخصوص نشو و نما و تکامل هر یک از آنها را بشناسد همانطور معلم و مربّی نیز باید صفات و حالات و اخلاق و تمایلها و قوه های جسمی و روحی بچه هارا بخوبی بداند و قوانین حیات بچه و بطور عموم زندگی انسان را تنظیم و

و اداره و هدایت میکنند برای ایشان نباید پوشیده بماند. زیرا که ایشان فقط ازینراه میتوانند اسباب و شرایط لازمه را برای پرورش و پیشرفت بچگان و جوانان بطور سودمند و ثمر بخش بکار بیندازند و نتیجه های خوب بدست بیاورند.

گرچه بدین تشبیه در کتاب اصول اساسی تربیت (۱) اشاره کرده ام باز لازم می بینم که درینجا بمناسبت تعلق بروانشناسی آنرا بیشتر آشکارا سازم. درین تشبیه باوجود مناسبت بزرگ در میان وظایف باغبان و پرورشکار باز باید چهار فرق مهم را در نظر گرفت.

اول- برای باغبان انواع گلها و گیاهها و درختها موجوداتی هستند که بیک عالم دیگر مربوطند و از اینرو بیرون از خود باغبانند، بدین جهت او میتواند هرگونه تدقیقها و تجربه های لازم را در آنها بعمل آورد تا معلومات و اطلاعات خود را بطور دلخواه بيفزاید در صورتیکه مربی و بچه هر دو بستگی بیکجهان دارند و میوه یک درختند یعنی هر دو انسان و جزو نژاد بشرند.

از این جهت مربی از یکطرف سهولت بزرگی در تحقیقها و تجربه های خود دارد زیرا هر آنچه را که در ماهیت و زندگی و اخلاق بچه میخواهد بفهمد آنرا در نفس خود نیز و حتی از پیش میتواند کنجکاوی و غوررسی و تجربه نماید و همچنین بر عکس. ولی از طرف دیگر نمیتواند و نباید هم هرچه بنظرش میرسد و بعقلش وارد میشود فوری در بچه بموقع آزمایش بگذارد زیرا که بچه یک وجود مستقلی است دارای اراده و حیات مخصوص بخود و تشکیلات عضوی و روحی اوبی اندازه کوناگون و پیچیده و لطیف است و بنابراین یک خطای کوچک از طرف مربی و معلم باعث ضررهای بزرگ و بلکه فساد جسمی و روحی بچه تواند شد.

پس بدین سبب بازخواست معلم و مربی در ایفای وظیفه خود که در واقع بسیار مقدس است بی اندازه بزرگتر و عالیتر از بازخواست باغبان است و بلکه هیچ قابل مقایسه نیست و بهمین جهت هم شرافت و اهمیت و عظمت پروردن نوزادگان بشر بیشتر و بالاتر از اهمیت پروردن نباتات و گلها و درختان است.

دوم - باغبان در پروردن بچگان زیر دست خود یعنی نوزادگان باغ خود اختیاری بزرگ و تمام دارد و در استعمال هر گونه وسایل و آلات در هر زمان و بطور دلخواه آزاد است، گرچه فن مخصوص باغبانی نیز شرایط و قواعد و حدودی برای باغبانی معین کرده است که بقدر امکان نباید آنها را فرو گذارد و تجاوز کند لیکن از طرف دیگر چون گیاهها و گلهها و درختها با وجود تابع شدن بقوانین طبیعت و اطاعت از احکام آب و هوا از خود اراده ندارند و جای خود را تغییر نمیتوانند داد و پیوسته زیر دست باغبان واقع شده اند از نیرو باغبان هر گونه اصلاح و تبدل و انقلاب را در زندگی این نوباوگان طبیعت به آسانی میتواند بجا بیاورد.

اما موقع مربی و معلم نسبت بفرزندان بشر چنین نیست. این فرزندان انسان دارای همان شخصیت و اراده و اختیار هستند که خود معلم و مربی نیز دارند و بنابراین اختیار و آزادی کامل در تدقیق حالات و زندگانی بچه و در اصلاح اخلاق و تمایلات و طبیعت او ندارند بخصوص که برای باغبان بشر یعنی مربی راهی هم بدرون نفس و روح بچه که مرکز عوامل و محرکهای اصلی زندگی اوست پیدا نیست مگر اینکه مقام پیغمبران و پیشوایان روحانی را احراز کرده باشد.

سوم - قاعده ها و نظامهای طبیعت در زائیدن و پروردن انواع گیاهها و گلهها و درختها تا یکدرجه بطور قطع معلوم و ثابت است و خواص و صفات آنها هم معین و تغییر ناپذیر میباشد بطوریکه از روز نخستین باغبان بخوبی و یقین میداند که فلان تخم و یا بوته چه شکوفه و گلی دارد و چه رنگ و بوی و شکل پیدا خواهد کرد و برگها و شکوفه ها و میوه های فلان درخت در چه حال و شکل نمودار خواهد شد و در چه موسمی خواهد رسید. بعبارت دیگر شرایط زندگی و نشوونما و کمال این فرزندان طبیعت بیک اندازه بطور قطع از پیش معلوم است و تغییرات بزرگ ناگهانی بسیار نادر است و باغبان امید و یقین دارد که زحمتهای او بکوشش های او بهدر نخواهد رفت و چون این نوباوگان طبیعت تغییر محل نمی توانند داد از نیرو تأثیرهای اقلیم و فصلهای سال نیز در زندگی ایشان پیش از وقت آشکار است و باغبان همه گونه تبدلها و انقلابها را که در زندگی فرزندان خود پیش خواهد آمد قبلاً میداند و بدان

جهت اسباب نگهداری و پرورش آنها را بطور دلخواه و موافق قوانین طبیعت و در زمان مناسب فراهم می تواند آورد .

اما معلّم و مرّبی از یکطرف نه این همه معلومات قطعی و ثابت را دارد و نه شرایط زندگی عیط بچگان را تغییر میتواند داد و از طرف دیگر هم بچه پیوسته هدف انقلابها و تحوّلهای جسمی و روحی میباشد و مرّبی نیز اطلاعی از آن تمایلها و استعدادها و طبیعت ها و صفتهای اخلاق موروثی بچگان که در طیّ زمان نمودار توانند شد ندارد و حتّی غالباً از گزارش حالات و چگونگی حیات بچه در آغوش خانواده و از تأثیرات مثبت و منفی و عوامل محرّک و مؤثّری که بچه را در خانه و در جامعه احاطه میکنند و در زیر نفوذ میگیرند کاملاً بیخبر است و اگر هم از يك راهی کسب اطلاع نماید اختیار و اقتدار در تغییر دادن آنها ندارد و بيك کلمه زندگی بچه و هر انسانی مانند دریا همیشه در تموّج و هیجان و تلاطم است و در زیر شرایط و قوانینی پیش میرود که اغلب آنها پوشیده و تغییر نا پذیر است اینحال بخوبی سختی و وظیفه معلّم و مرّبی و درین ضمن اهمیّت و قدسیّت آنها را هم نشان میدهد .

چهارم - در نتیجه این سه فرق بزرگ که ذکر شد يك فرق مهم دیگر اساسی نیز بوجود می آید و آن عبارت از این است که اولاً مقصد حیات گیاهها و گلها و درختها از طرف طبیعت معین میباشد و ثانیاً خود باغبان نیز اختیار و قدرت آنها دارد که مقصد خصوصی برای محصولات باغ خود مقرر کند و حتّی برای بعضی از گلها و درختان با پیوند کردن آنها و یا باصلاحات و وسایل دیگر مقاصد دیگری تهیه نماید، یعنی جنس آنها و ثمرها و رنگها و حتّی اشکال آنها را هم تا یکدرجه تغییر دهد .

این حال و این اختیار برای معلّم و مرّبی حاصل نیست زیرا اولاً از مقصد غائی زندگی و از سر نوشت آینده بچگان غالباً بی خبرند و ثانیاً آن اجازه را ندارند که برای بچگان مقصد و مسلك مخصوصی از خود معین کنند . ولی در اینجا باید گفت که مقصد اساسی زندگی را برای افراد انسانی خدا معین و مقرر نموده است و این مقصد چنانکه در کتاب اصول اساسی تربیت بتفصیل شرح داده ام عبارت از کوشیدن بکسب کمال مطلوب مقدّر انسان است . در تغییر دادن این مقصد اساسی نه معلّم و مرّبی و نه خود بچه و یادگیری

بهیچ وجه حقی و اختیاری ندارد. ولی مسلک زندگی غیر از این مقصد اساسی است و این مسلک که خدمت بر رسیدن بدان مقصد اساسی باید کند عبارت است از آن خط سیری که هر انسانی برای خود میتواند موافق میل و آرزوی خویش تعیین نماید و آنرا پیروی کند. پس وظیفه مهم مربی و معلم همین است که در نشو و نما و تکمیل قوه های فطری و کسبی بچگان و جوانان باندازه استعداد و اقتدار ایشان یاری و خدمت کنند تا در پیروی مقصد اساسی خدادادی و مسلک حیات شخصی و ارادی باسانترین وجهی کامیاب شوند. برای کامیابی در بجا آوردن این وظیفه بزرگ و پر باز خواست لازم است که پرورشکار و آموزگار از فن روانشناسی یا علم النفس بهره کافی داشته باشند چه این علم از وجود و افعال و آثار وجود و نیروهای نفسی یا روحی انسان گفتگو میکند و اینها چرخ زندگی و سر نوشت او را بکار می اندازند.

از قرن گذشته باینطرف دانشمندان اروپا بیشتر و با پشت کاری تمام مشغول کنجکاوی درین فن شده اند ولی بنیان این دانش بسیار قدیم است چنانکه فلاسفه هند و یونان قرنهای پیش از میلاد و حکماء اسلام نیز بعد ها در این باب تألیفها و اثرهایی بوجود آورده اند.

در فن روانشناسی یا علم النفس دو چیز موضوع بحث میباشد و یا بایستی باشد. یکی از آنها ماهیت نفس و روح است که کتاب اصول روانشناسی (۱) برای آن تخصیص داده شده است. علوم روانشناسی در اروپا هنوز درین زمینه تحقیقهای بزرگ و کافی نکرده است بلکه پیاره معلومات فرعی و ناقصی اکتفا نموده زیرا که هنوز فرق میان نفس و روح را نمی شناسد و برای اینها وجود مستقلی قائل نیست و در باره ماهیت نفس نیز چیز ثابت و قطعی نمیداند.

موضوع دوم فن روانشناسی عبارت است از تدقیق حالات و انفعالات نفسی که در زندگی روزانه هر انسانی رخ میدهد و همچنین تحقیق حسها و نیروهای نفس که آن حالات و انفعالات در زیر تأثیر و نفوذ آنها بوجود می آید.

روانشناسی اروپائی تدقیقهای خود را باین موضوع دوم منحصر کرده و تا

(۱) این کتاب بکارش آقای کاظم زاده نسخه خطی از جلد اول آن در دفتر مجله آموزش و پرورش موجود است

یکدرجه نتیجه‌های ثابت و سودمندی هم بدست آورده است ولی تا روزی که یکسره بتدقیق ماهیت و بودش نفس نپرداخته و وجود يك قوه یا جوهر عاقل و مؤثر و مدبّر مستقّلی را برای زندگی انسان تصدیق ننموده است تحقیقها و تجربه‌های آن در باره حالات نفس ناقص و نارسا خواهد ماند.

جای تعجب است که این دانشمندان در همه تدقیقهای خودشان نسبت را به نفس میدهند یعنی از حالات و انفعالات و تحولات نفس حرف میزنند و همواره بتدقیق آثار و تأثیرهای نفس در خارج و همچنین بیژوهش تأثیرهای محیط خارج در نفس می پردازند ولی در باره ماهیت خود نفس بطور کامل وارد دایره تدقیقات نمی شوند و این موضوع را نمی خواهند و یا اینکه نمی توانند مورد بحث و تحقیق و مذاکره قرار دهند چونکه اینجا بمسائلی بر میخورند که برای حل آنها تجربه‌های حسی و معلومات عقلی کافی نیست بلکه قوه ایمان بخدا و حقایق دینی و اطلاعات معنوی علوی بوسیله قوای باطنی لازم و شرط است و این علمای روانشناس میگویند که علوم مثبت جز تجربه چیز دیگر نمی شناسد و با ایمان و دین سر و کار ندارد ولی این فکر و عقیده خطا آلود است و چنانکه در کتاب اصول اساسی تربیت (۱) در باره لزوم همدستی دین و علم و مغز و دل گفته شد این جدائی دین و علم هرگز راه بحقیقت نمیرد و ترقی روانشناسی را قرنهای عقب خواهد انداخت.

امروز قبول و تصدیق شده است که همه کارهای انسان خواه جزئی و خواه کلی، خواه ارادی و خواه غیر ارادی داخل دایره شمول قوانین علم النفس یا روانشناسی است زیرا که تمام اعمال انسان جز تظاهر و نمایش تأثیرهای نفس او چیز دیگر نیست.

برای کشف نمودن چگونگی ماهیت و حدوث این اعمال، روان شناس و آموزگار و پرورشکار باید چهار گونه تدقیقات بجا بیاورند.

اول - باید چگونگی حدوث حالات نفس را مشاهده کنند یعنی نخست طرز و شکل ظهور آنها را زیر نظر تدقیق بگیرند مثلاً وقتی که يك بچه و یا يك مرد علائم

(۱) - گفتار دوم از قسمت دوم کتاب اصول اساسی تربیت نگارش آقای کاظم زاده.

نا رضائی و یا غضب و یا غمگینی و یا خستگی از خود ظاهر میسازد با دیدهٔ دقت چگونگی سرزدن آن حال را ملاحظه و مطالعه نمایند. این قدم نخستین يك نوع آزمایش بینشی است که ارزش بزرگ دارد و حال کنونی و فعلی نفس را منظور و هدف خود قرار میدهد. این کار را در علم اخلاق مراقبت نفس مینامند. این وظیفه شایسته است بتدقیق حال يك مریض از طرف طبیب.

دوم - پس از گرد آوردن تجربه های گوناگون و فراوان از حالها و تحولاتهای نفسی بچکان و جوانان و سالخوردگان باید سبب های صدور آنها را تدقیق نمایند یعنی محرک واقعی آنها را بجویند و پیدا کنند و بسنجند و تشخیص دهند که آن محرک يك چیز داخلی و نفسی و فطری بوده و یا يك چیز خارجی و مادی و کسبی. مخصوصاً تفتیش و ثابت کنند که اراده و نیت و اختیار بچه یا جوان در وجود آمدن آن حالات و انفعالات تا چه درجه دخالت داشته است.

این قدم دوم يك آزمایش تحلیلی است که هدف آن تنها یافتن سبب ها و محرکهای حالات نفسی است نه آگاهی بر چگونگی سرزدن آنها، این آزمایش بگذشته تعلق دارد زیرا که علت همیشه بر معلول و محرک بر متحرک مقدم است. این وظیفه مطابق است با تشخیص مرض از طرف طبیب یعنی پیدا کردن علت مرض.

سوم - سپس باید تأثیرها و نتیجه های آن حالات و انفعالات نفسی را مورد تدقیق قرار دهند یعنی بجویند که چه نتیجه از آنها بگمّل خواهد آمد و یا باید بیاید و این تأثیرها چه تغییراتی در بدن و در نفس تولید میکنند. بدیهی است که این تأثیرها و نتیجه ها نسبت بمردم و سن و جنس و استعداد های ایشان و نسبت بزمان حصول میتوانند مختلف بشوند مانند نتایج یکمرض در اشخاص مختلف.

این قدم سوم يك آزمایش استنتاجی است که بیشتر به آینده مربوط است زیرا که آثار عموماً پس از فعل مؤثر ظهور مینمایند و زمانی که بیش کوتاه و یا دراز در میان فعل و تأثیر آن فاصله پیدا میشود.

همه تدقیقهای علمای فن روانشناسی منحصر باین سه نوع تحقیق و کنجکاوی است که آزمایش گذشته و حال و آینده حالات و گزارشهای نفسی را در بر دارد. از

روی مقایسه این حالها و نمایشها و تأثیرهای آنها در اشخاص مختلف و در زمانهای مختلف قواعد فن روانشناسی را استخراج و تدوین کرده اند. وظیفه علمای روانشناس درینجا خاتمه می یابد یعنی فقط نتایج تجربه های خود را درین سه زمینه تسلیم میکند و خود را بیش ازین با تدقیق و جستجوی وسایل اصلاح و تغییر این نتیجه و عواقب آنها مشغول نمیسازند مگر آنها تیکه دارای کرسی تدریس در دانشکده ها و دانشسراها میباشند ولی اینکار آخری و مخصوص را مربیان و معلمان در عهده دارند بطوریکه در زیر شرح داده میشود.

چهارم - پس از بدست آوردن نتایج تدقیقهای سه گانه بالائی وظیفه مربی و معلم است که ببیند آیا بچه وسیله نتایج منفی و زیان آور آن حالات و گزارشهای نفسی را تبدیل بحالات مثبت و سودمند توان نمود و اگر آنحال و گزارش مثبت بوده است چگونه توانائی و برقراری آنرا میتوان افزود و بپایداری آن یاری کرد. مثلاً اگر مربی ببیند که يك بچه برای يك بازیچه و یا یکدرس معین ذوق و دلبستگی ندارد و يك بچه دیگر ذوق دارد باید برای بچه اول وسایلی بجوید و بکار برد که در وی تولید ذوق نماید و برای دومی اسبابی فراهم آورد که ذوق و علاقه او را افزونتر و پایدار تر سازد.

با این وظیفه مهم پرورشکار داخل دایره تربیت اخلاقی میشود و این موضوع قسمت مهم وظایف اوست و شرایط آن در کتاب اصول اساسی تربیت نوشته شده است. با این وظیفه پروردن حسها و نیروهای مثبت و تغییر دادن مجرای حسها و نیروهای منفی و زیانکار شباهت وظیفه مربی و باغبان بخوبی آشکار میشود چنانکه باغبان از یکطرف باید شاخهای خشکیده را ببرد و سنگها را از زمین اطراف گلها و درختها دور کند و گاهی آنها را با ریسمان و یا چوب ببندد تا راست بشوند و از طرف دیگر نیز آنها را آبیاری نماید و درحین لزوم حرارت و نور بدانها راه بدهد و از سرم نگهداری کند، همینطور هم پرورشکار باید صفات و اخلاق زشت و قوه های منفی را با وسایل علمی و عملی رفع یعنی مبدل بصفات خوب و مثبت کند و اخلاق خوب و قوه های مثبت را هم بیدار و کارکن و نیرومند و پایدار سازد تا يك آهنگ عمومی در ترقی و تعالی و در زندگی و فعالیت نفسی بچه نمودار و استوار گردد.

از اینجا میتوان پی باین نکته برد که دیگر مربی نباید اکتفا و قناعت بیاد گرفتن قواعد نظری فن روانشناسی کند بلکه باید داخل دوره عمل گردد و نتایج تدقیقهای نظری علم النفس را خودش بشخصه از روی تجربه و عمل بموقع تطبیق گذارد و در آن باب مطالعات و معلوماتیکه ارزش علمی داشته و مبنی بر آزمایش بوده باشد بدست بیاورد. چنانکه يك شخص بمحض خواندن و یاد گرفتن مطالب کتابهای طب طیب نمیتواند شد و يك باغبان فقط از روی کتاب نمیتواند باغبان گردد بلکه هر دو عملیات و آموذگی لازم دارند همانطور هم شخص پرورشکار هر چند هم معلومات نظری فراوان در باره روانشناسی داشته باشد باز هم تا روزیکه وارد مرحله عمل نشده است شایسته نام و مقام پرورشکاری نمیتواند شد.

در میان وظیفه های چهار گانه که برای مربی در تدقیق گزارشها و حالات نفسی پرورش پذیران و در تطبیق قوانین فن روانشناسی ذکر نمودم پس از وظیفه چهارم از حیث اهمیت و وظیفه درم میآید که عبارت بود از تحقیق و جستجوی سبب و محرك اعمال و حالات نفسی و این بمنزله تشخیص علت ناخوشی است در فن طبابت. چنانکه بدون تشخیص علت مرض معالجه ممکن نیست و یا نتیجه دلخواه و سریع رانمی بخشند همچنین در فن تربیت و روانشناسی هم پیدا کردن سبب اصلی حالات و انفعالات نفسی در درجه اول دارای اهمیت است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در ضمن تدقیق قانون تکامل در کتاب اصول اساسی تربیت گفته ایم (۱) که قوه حفظ نوع و یا حفظ بقای نسل از طرف علماء فنون مادی محرك و منشاء همه اعمال و حرکات زندگی موجودات و یا بگفته داروین جنگ برای بقا میباشد.

این نظریه تا یکدرجه درست و مبنی بر حقیقت است لیکن اولاً ما را بعلت اصلی خود زندگی آگاه نمیسازد و ثانیاً مسئله اختلاف بزرگ را که در نمایشها و اثرهای آن محرك در موجودات بعمل میآید حل نمیکند یعنی نمیگویند که چرا همان يك محرك و علت در بعضی از مردم درین شکل و در بعضی دیگر در آن شکل بظهور میرسد. این مسئله در فن روانشناسی يك اهمیت بزرگ دارد و هنوز علماء این فن

(۱) گفتار چهاردهم از قسمت اول ص ۱۲۸ - ۱۳۸ نسخه خطی

در این باب دقت و موشکافی و کنجکاوی لازم بعمل نیاورده اند. مثلاً وقتیکه می بینیم همان يك حادثه یا واقعه در اشخاص مختلف تأثیرهای گوناگون بوجود میآورد و سبب این اختلاف تأثیر را جستجو میکنیم علم طب و فن روانشناسی همین قدر میگویند که علت این اختلاف اینست که آن اشخاص استعدادها و مزاجهای مختلف دارند و مراکز دماغی ایشان بيك اندازه قوی و پذیرای تأثیر و انعکاس نیست. ولی این جواب باز مسئله را بطور قطع حلّ نمیکند چه میتوان پرسید که آیا استعدادها در مردم چرا اینقدر دیگرگون شده است. پس ناچار در اینجا عوامل و مؤثرهای دیگری در کارند که باید تدقیق و پیدا شوند.

در اینکه پذیرا شدن برای تأثیرها و هیجانها و انفعالها در اشخاص بی اندازه دیگرگون است شکی نیست و اینرا در هر ساعت و در همه جا می بینیم و مخصوصاً شخص مربی در تدقیق و مراقبت حالات بچگان و جوانان هر روز مشاهده مینماید لیکن اشتباه و خطا غالباً در تشخیص و تعیین علت اساسی و عامل اصلی این حالات اتفاق می افتد و همه سختیها و ناکامیها در فن تربیت ازینجا سر میزند.

فن روانشناسی میگوید که حالات نفسی ما یا خارجی است مانند تأثیرهایی که از راه حواس مانند دیدن و شنیدن و جز آنها حاصل میشود و یا داخلی است مانند نیرو-های فکر و خیال و تصوّر و تخطّر و غیره و یا بعضی مؤثرات غیر ادراکی است و غریزی است مانند ذوق و تمایل و اشتیاق و یا نفرت و ترس مادر زادی و امثال اینها. ولی در نظر من این مؤثرها و محركها همیشه داخلی است یعنی در خود نفس موجود است و یا اینکه نفس ناطقه آنها را بر می انگیزد و بکار میاندازد و بوسیله آنها تحريك مینماید و همه اشياء خارجی فقط وسایلی هستند برای بیدار کردن آن محرکهای داخلی نفسی. بعبارت دیگر محرکهای اصلی همیشه بالقوه در خود نفس موجودند و ی گاهی با حالات دیگر مشغولند و یا اصلاً خوابیده اند و مؤثرهای خارجی آنها را فقط بیدار و از قوه بفعليّت میاندازد مثلاً کسیکه از جلو يك مغازه میگردد و فوری میل خریدن يك چیز درو پیدا میشود دیدن آن چیز در ظاهر سبب و محرك فعل خرید او میباشد ولی در حقیقت این محرك در داخل او در شکل احتیاج و یا

آرزو موجود بوده است ولی موقع و فرصت فعالیت و نمایش نداشته است و دیدن آن چیز فقط میل و احتیاج را بیدار و فعال ساخت.

ازینرو میتوان گفت که همه محرکها در خود نفس انسان است و محرکهای خارجی جز آئینه و یا انعکاس محرکهای باطنی چیز دیگر نیستند چنانکه دیدن لذیذترین طعامها برای کسیکه بکلی سیر شده باشد دروی تولید اشتها و میل نمیکند و برعکس آن بمحض تصور و تخیل یکچیز ترش بدون دیدن و چشیدن آن آب در دهن ما بوجود میآورد و همچنین تخطّر و یا تصور يك ذوق دل ما را شاد میسازد.

حالا باید دید که منشاء این محرکهای باطنی نفس و این همه گرایشها و ذوقها و آرزوها و هوسهای دیگر گون که از هر نفس انسانی يك موجود مخصوص جداگانه میسازد چیست.

در نظر فن روانشناسی و علوم مادی درینباب دو منشاء بیشتر موجود نیست و یکی از آنها ارثی و دیگری کسبی است یعنی همه تمایلهای و استعدادها و قابلیت انفعال انسان یا از نیاکان و پدر مادر او موروث است و یا در ضمن زندگی کنونی در نتیجه تأثیرهای محیط آموزش و پرورش اکتساب شده است.

البته ارث بردن بسیاری از حالات و صفات و تمایلات و اخلاق و استعدادات در نتیجه کشفیات علوم جدیده جای انکار نیست گر چه درینباب هم نظرهای علمای اندیشه و روان غرب مختلف است لیکن این قانون توارث نفسی شامل همه حالات روحی انسان نمیتواند شد و همه مسائل اخلاقی و استعدادهای فطری را حل نمیکند چنانکه تولد فرزندهای خردمند از پدران و اجداد ساده و بیمایه عقلی و همچنین تولد ناقص العقلها و دیوانهها در خانوادههایی که از قرنهای باین طرف معروف بعقل بوده اند مخالف قانون توارث میباشد و بسیار حالهای دیگر را هم که فن روانشناسی را دوچار حیرت ساخته است این قانون توارث جواب نمیتواند داد.

از آنجا که علماء مادی و روانشناسان کنونی هنوز قائل بوجود يك نفس مستقل فعال که مدبر امور بدن و دارای يك زندگی و سر نوشت خاص باشد نیستند این است که نمیتوانند جواب سکوت بخش و کافی برای بسیاری از مسئلههای مربوط بتمایلهای استعدادهای فطری و شخصی انسانها بدهند.

لیکن بنظرم اینهمه مسائل وقتی يك صورت حل دائمی و ثابت و عقلی پیدا میکنند که وجود يك نفس مستقل را که ادوار تکامل جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی را پیموده باشد برای هر فرد انسانی بپذیریم و بشناسیم آنوقت میتوانیم عوامل مؤثر و محرکهای اصلی یعنی منشاء تمایلها و استعدادها و طبیعت های دیگرگون انسانها را بفهمیم و اینها را بسه نوع تقسیم کرده بگوئیم:

۱ - خصایص ذاتی و فطری نفس یا روح مستقل که بهیچوجه محصول توارث نیست بلکه در تجربه های شخصی هر نفس در ظرف پیمودن مراحل موالید سه گانه و دوره های بیشمار زندگی در عالم انسان بتدریج تصلب نموده و تبلور (۱) یافته و جزو طبیعت و ماهیت نفس شده اند.

تغییر دادن اینگونه تمایلها و صفتهای فطری که ریشه دوانیده و جزو ذات يك نفس شده اند در ظرف یکدوره زندگی بسیار سخت و بلکه محال است. این کار مانند تغییر دادن جنس حیوانات میباشد.

در هر جا که قانون توارث اخلاقی از حل کردن پاره مسائل نفسی یا روحی عاجز میماند آنجا این قانون استقلال نفس یا روح حکمفرماست مسئله اختلاف سر نوشت افراد را هم این قانون حل میکند.

۲ - صفتها و طبیعتها و خصلتها و استعدادهای موروث از آباء و اجداد چنانکه قانون وراثت نفسی نشان میدهد. اصلاح و تبدیل اینها بوسیله تعلیم و تربیت سخت نیست زیرا هنوز تصلب و تبلور پیدا نکرده اند و وظیفه مهم تربیت نیز همین اصلاح و تبدیل است چنانکه نهالها را بهر سو میتوان کشید و کجیهای آنها را راست کرد ولی درخت تناور را که کج نشو و نما یافته راست کردن بسیار سخت است.

۳ - صفت ها و طبیعت ها و استعداد های اکتسابی که در دوره زندگی کنونی بتدریج در ضمن تقلید و عادت کردن بر رسوم و مداومت در قبول تأثیرات محیط خارجی بوسیله حواس و پذیرفتن اعتقادها و علمها و سایر تجربه های زندگی ریشه میدوانند و ثابت و محکم میگردند.

و قتی که مسئله منشاء حالات و انفعالات نفس را ازین سه نقطه نظر تدقیق کردیم و وجود نفس یا روح مستقلی را برای هر فرد انسان قبول نمودیم . آنوقت همه مشکلات حل میشود و شخص پرورشکار در تدقیقها و تجربه های خود دوچار زحمت و حیرت و سختی نمیگردد .

ملتهای مغرب زمین که تازه از چنگال کابوس ماده پرستی قرنهای گذشته دارند نجات مییابند کم کم پی به حقیقت روح و اهمیت فن روانشناسی برده در زمینه این فن کوششهای فراوان و ثمربخش میکنند و روز بروز به آن حقایقی که ملتهای مشرق هزاران سال پیش بدانها آشنا بوده اند نزدیکتر میشوند ازینرو اکنون به فن روانشناسی ارزش شایان داده بشناختن مقام و حقیقت انسان که کلید معرفت خدا و مسایه نیکبختی واقعی است بیش از پیش همت میگمارند :

تاج جمله علمها شد علم نفس	بی نیاز از آن نباشد هیچ کس
زان سبب گفت آن شه اسرار علم	مظهر حق منبع انوار علم .
آن شناسد مر خدای خویش را	کوشناسد نفس و جان خویش را

این مقاله ، گفتار نخستین از کتاب اصول اساسی روانشناسی تألیف آقای کاظم زاده است که برای معرفی پایه علمی کتاب مزبور و استفاده خوانندگان مجله آموزش و پرورش در مجله نقل کردیم .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی